

جایگاه صحابه در تبیین قرآن: بررسی ده حدیث

آیت الله شیخ محمد سند

ترجمه: فهیمه فهیمی پور*

چکیده: آیت الله محمد هادی معرفت در کتاب «التفسیر الاثری الجامع»، برای تبیین مبنای خود در شیوه گزینش احادیث تفسیری، به ده حدیث از پیامبر و ائمه علیهم السلام استناد کرده که براساس آن، اقوال صحابه و تابعین، حجّیت و اعتبار کامل دارند. نویسنده، این مقاله را در نقد و بررسی این نظریه نوشته و این احادیث را از دیدگاه سند و دلالت، بررسی و نقد می‌کند.

کلید واژه: معرفت، محمد هادی / التفسیر الاثری / صحابه / تابعین / تفسیر مأثور.

اشاره

آیت الله سند در گفتاری که ترجمه آن در شماره ۲۴ سفینه درج شد، درباره صحابه و حجّیت صحابه و حجّیت کلام آنها از دیدگاه تاریخی و تحلیلی

*. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب.



بررسی‌هایی ارائه کرد. این گفتار، شامل بررسی ده حدیث است که برخی از صاحب‌نظران، آنها را دلیل بر حجّیت قول صحابه دانسته‌اند و بر همان اساس، آن کلمات را، در شمار منابع «تفسیر اثری» جای داده‌اند.

مقدمه

براساس نصوص دینی، ما اجازه نداریم به سخن هیچ‌کس درباره معرفت دینی اعتماد کنیم، مگر بعد از آن که با دلیل، حجّیت کلامش اثبات گردد، آن هم با دلائل قطعی از کتاب خدا و سنّت قطعی. خدای متعال فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر ۵۹ / ۷) «هرچه را که رسول خدا به شما بدهد، آن را بگیرید. و هرچه را که از آن منع کند، از آن بازایستید.»

این حقیقت در آیات دیگر در سخن خدای متعال نیز آمده است، از جمله: ﴿اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (۵ بار در قرآن آمده) (از خدا و پیامبر اطاعت کنید). ﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (۳ بار در قرآن آمده) (پیامبر خدا برایتان الگویی نیکوست). ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم ۵۳ / ۲-۴) «همراه شما (پیامبر) گمراه نشده و به راه غلط نرفته است. و آنچه که می‌گوید، هوای نفس نیست، فقط وحی است که فرستاده می‌شود.»

به علاوه این آیات متعدد، معجزات محکم و فراوانی که از ایشان نقل شده، دلالت بر حجّیت سخن پیامبر دارد.

همین سان، باید عمل به سخنان ائمه طاهرین را واجب بدانیم، سخنانی که صحت و اعتبارشان برای ما به اثبات رسیده است. این پیروی ما از ائمه علیهم‌السلام، با استناد به ادله قطعی از کتاب و سنّت است که حاکی از عصمت آنها نیز می‌باشد، مانند: - آیه تطهیر که دلالت بر عصمت آنان از هر خطائی است.

- آیه ولایت که ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام را در امتداد ولایت خدا و رسولش برمی‌شمارد.

- حدیث غدیر که دلالت بر اثبات ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌کند، ولایت و اولویتی که هیچ فرقی با ولایت پیغمبر ندارد و اهل بیت او نیز بعد از او همین ولایت را دارند.

- حدیث ثقلین که ائمه را هم‌سنگ قرآن معرفی کرده و امنیت و عدم سقوط امت در گمراهی را در گرو قبول کلامشان شناسانده، و بسیاری آیات و احادیث متواتری که بین فریقین وجود دارد.

اما حجّیت سخن غیر اهل البیت - از صحابه و تابعین - اثبات نشده و هیچ آیه‌ای از آیات قرآن و یا حدیثی از سنت برای دلالت به آن وجود ندارد. بلکه حتی در کتاب و سنت، دلائلی برخلاف آن وجود دارد، از جمله این سخن خدای متعال: ﴿أَفِئ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ (آل عمران (۳) / ۱۴۴) «اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته‌تان باز می‌گردید.» که این آیه احتمال مرتدّ شدن برخی صحابه را گوشزد می‌نماید، و احادیثی که در این خصوص نقل شده، پیش‌بینی و احتمال مرتدّ شدن را به واقعیت تصدیق می‌کند.

چنانکه حدیث معروف «حوض» از سنت نبوی، ارتداد بعضی از صحابه بعد از پیامبر و این که آنان به قهقرا باز خواهند گشت را تأیید نموده است، به گونه‌ای که فقط شمار اندکی، از آتش دوزخ رهایی خواهند یافت. این حدیث در صحیح بخاری و مسلم و غیر اینها نقل شده است.

سخنان علامه طباطبایی در این مورد

علامه طباطبایی عدم حجّیت اقوال صحابه و تابعین را در مواردی از تفسیرش بدیهی می‌داند. در اینجا چند نمونه سخنان ایشان را ذکر می‌کنیم:

۱. وی در مقدمه تفسیرش گوید: «حجّیتی در اقوال صحابه و تابعین نیست و نظراتشان به خاطر اختلاف فاحشی که با هم دارند، حجّیت مقبولی ندارد.» (تفسیر المیزان،

ج ۱، ص ۶)

۲. در توضیح روش تفسیری خود گوید: «روایات وارده از مفسران صحابه و تابعین، به دلیل چندگانگی و تناقض که در آنها وجود دارد، هیچ حجت و برهانی برای شخص مسلمان نیست.» (همان، ۱ / ۱۳)

۳. در بیان علت ساختن کعبه در تفسیر آیه ﴿و یرفع ابراهیم القواعد﴾ «هنگامیکه حضرت ابراهیم پایه‌های کعبه را بلند می‌ساخت.» با اشاره به روایات مربوط گوید: «یقیناً منظور و مقصودمان، روایاتی است که به مصادر و منابع عصمت می‌رسند، مثل روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام. باید دانست که غیر آنان - چه مفسران صحابه و چه تابعین - جایگاهی همچون بقیه مردم دارند و کلامشان مشتمل بر تناقض است.» (همان، ۱ / ۲۹۳)

آیت الله محمد هادی معرفت در کتاب «التفسیر الاثری»، در برابر این نظر، برای اثبات حجیت سخنان صحابه و تابعین، به روایاتی استناد کرده که در این گفتار، ده روایت از کتاب فوق، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. حدیث اول

راوندی از امام کاظم علیه‌السلام روایت کرده که پیامبر فرمود: «من مایه امانم برای اصحابم... و اصحابم امان برای امتم... و این دین پیوسته بر ادیان دیگر غالب است تا زمانی که میان شما کسانی باشند که مرا دیده‌اند.»^۱ (التفسیر الاثری الجامع: ۱ / ۱۰۱-۱۰۲ نقل از: نوادر راوندی: ۱۴۶ حدیث ۱۹۹؛ بحارالانوار ۲۲: ۳۰۹ ح ۱۱؛ طرائف ابن طاووس: ۴۲۸؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۸۳، کتاب فضائل الصحابة، باب ان النبی امان لأصحابه و أصحابه امان للامة)

۱. از این عبارت چنین مستفاد می‌شود که از نظر پیامبر، صحابه پیامبر کسانی هستند که فقط آن حضرت را دیده باشند. آیا صرف دیدن پیامبر، برای اقتدا کردن به آن و پذیرفتن سخنان ایشان - آنچنان که اهل سنت می‌گویند - کافی است؟

نقد و بررسی

۱-۱- به تمام مطالب کتاب نوادر (که حدیث از آن نقل شده است) نمی‌توان اعتماد کرد. آیت‌الله خوئی سخن محدّث نوری را در فضیلت راوندی مؤلف نظر در نقل کرده و می‌افزاید: «بدون هیچ شک و شبهه‌ای راوندی شأن والا، منزلت رفیع، جایگاه علمی و وثاقت مسلّم دارد. این کلام را چند تن از تراجم‌نگاران تصریح کرده‌اند. اما اعتبار این کتاب برای ما آشکار نشده است، زیرا در اسناد آن کسانی هستند که وثاقت آنها اثبات نشده است، مثل عبدالواحد بن اسماعیل، یا فردی مجهول الحال همچون محمد بن حسن تمیمی بکری» (مصباح الفقاهة، ۱ / ۱۳۵ (ط.ج)، ۱ / ۲۲۱)

۱-۲- این کتاب، همان کتاب جعفریات و اشعثیات است، چنان‌که شیخ آقابزرگ تهرانی زیر عنوان کتاب «روایة الانباء عن الآباء» گوید: «به هرحال، «الاشعثیات»، «الجعفریات»، «کتاب نوادر» و «روایة الآبناء عن الآباء»، همه یک کتاب هستند. چون نویسنده کتابش را به اسم خاصی ننمیده، از آن با این عناوین یاد می‌شود.» (الذریعة، ۱۱ / ۲۵۸)

تمام مطالب کتاب جعفریات نزد اصحاب امامیه اعتباری ندارد، همان‌سان‌که آیت‌الله خوئی گوید: «مضمون روایات دعائم، در کتاب جعفریات نیز آمده و ما در روزگاران گذشته به آن اعتماد می‌کردیم. ولی اکنون از آن نظر برگشته‌ایم.» (کتاب الطهارة، ۱ / ۱۱۸)

آیت‌الله خویی در کتاب نکاح از شرح عروة گوید: «سند این کتاب غیر موثق است، گرچه محدّث نوری بر صحت آن اصرار ورزیده است، اما بر این نظر، هیچ دلیلی نیست.» (کتاب النکاح، ۲ / ۵۸)

وی در جای دیگری از کتاب طهارت گفته است: «در سند کتاب، موسی بن اسماعیل وجود دارد که به وثاقتش در کتب رجالی اشاره‌ای نکرده‌اند، بنابراین اعتمادی بر او نیست.» (کتاب الطهارة، ۱ / ۱۱۹)

۳-۱. علاوه بر تمام اینها، در سندی که قطب‌الدین راوندی در اوّل کتابش ذکر کرده، تعدادی افراد مجهول وجود دارد:

اوّل. عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد رویانی: او از مشایخ عامه است، چنان‌که ذهبی در شرح حالش صراحتاً گفته: «او شیخ شافعی‌ها بوده و در کسب علم حدیث و فقه کوچید. مدتی نزد بخاری فقه آموخت، در فقه برجسته شد و مهارت یافت و مناظره کرد و تصانیف مشهوری نگاشت. و می‌گفت: اگر تمام کتابهای علماء شافعی بسوزد، همه آنها را از حافظه‌ام املاء خواهم کرد. کتاب «البحر» در مذهب را دارد که بسیار طولانی و پرفایده است. هم‌چنین کتاب «مناصیص الشافعی» را نگاشت. در آخر سال ۴۱۵ زاده شد و در روز جمعه ۱۱ محرم ۵۰۱ در مسجد آمل به قتل رسید. ملحدان (یعنی اسماعیلیه) او را کشتند و نظام‌الملک او را بسیار بزرگ می‌داشت.» (سیر اعلام النبلاء، ۱۹ / ۲۶۰)

دوم. محمد بن حسن تمیمی: او مجهول است که نام او در جوامع رجالی امامیه ذکر نشده است، همان‌طور که محدّث نوری گفته است: «برای شیخ ابو عبدالله محمد بن حسن تمیمی بکری، شرح حالی نیافته‌ام.» (خاتمه المستدرک، ۱۹ / ۱۷۷)

سوم. سهل بن احمد دیباجی: به وثاقت او تصریح نشده، بلکه نجاشی گفته است: «او اشکالی ندارد، امرش را خیلی مخفی نگه می‌داشت، سپس در آخر عمرش مذهب (تشیع) را آشکار کرد.» (رجال نجاشی، ۱ / ۴۱۹ رقم ۴۹۱)

علامه حلی از ابن غضائری نقل می‌کند: «او احادیث را جعل می‌کرد و از افراد مجهول روایت می‌کرد. مواردی را که از اشعثیات نقل کرده، اشکالی بدان نیست و به عبارت دیگر همین‌گونه هرکسی که مطالبی مانند آن روایت کند.» (رجال العلاقه، ۸۱ رقم ۴)

چهارم و پنجم. اسماعیل بن موسی و موسی بن اسماعیل: هر دو مجهول هستند. (جامع

الرواة، ۱ / ۱۰۳ و ۲ / ۲۷۱؛ معجم رجال الحدیث، ۲ / ۲۷۱ و ۲۰ / ۱۹)

۲. حدیث دوم

پیامبر فرمود: «همواره در میان شما کسی هست که مرا دیده باشد.» شاید معنای این سخن، کسانی باشند که حضرتش را در سرچشمه علمش و سرمنشاء شریعتش دیده باشند. از کسانی که از آن حضرت حدیث کرده و روایت می‌کند و به خوبی می‌رساند انتقال می‌داده و در طول زمان آن را به خاطر سپرده است. «آیه‌الله معرفت، سخن خود را با این حدیث تأیید کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «بار این دین را در هر نسلی اشخاصی عادل بر دوش می‌کشند که تأویل ابطال‌گران و تحریف غلوکنندگان و جعل نادانان را دور می‌سازند.» سپس در حاشیه گفته است: «کشی در رجالش به اسناد صحیح خود، آن را روایت کرده است.» (التفسیر الاثری، ۱۰۲. وی حدیث را از رجال کشی ۱: ۱۰ و بحار الانوار، ۲ / ۹۲ نقل کرده است.)

نقد و بررسی

این سخنان از چند جهت مخدوش است:

۱-۲. در سند این حدیث، علی بن محمد بن فیروزان قمی است که درباره وی توثیقی وارد نشده است. (جامع الرواة، ۱ / ۶۰۱؛ معجم الرجال، ۱۲ / ۱۵۸؛ رجال طوسی، ۴۷۸ رقم ۷)

۲-۲. (بر مبنای صحّت سند) منظور از اینان، همان علماء شیعه امامیه هستند که علم را از اهل بیت ﷺ برگرفته‌اند. چنانکه کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از ابی‌الختری روایت کرده که امام صادق ﷺ فرمود: «دانشمندان، وارثان انبیاء هستند، چرا که پیامبران درهم و دینار به ارث نگذاشته‌اند، بلکه احادیثی از احادیثشان را به میراث نهاده‌اند. هرکس چیزی از آن برگرفت، بهره‌ای بسیار برده است. بنابراین به این علم خود بنگرید که از چه کسی آن را کسب کرده‌اید، زیرا که در میان ما اهل بیت، در هر نسلی، عادلانی هستند که تحریف غلوکنندگان و جعل دروغگویان و تأویل جاهلان را دفع می‌کنند.» (کافی، ۱ / ۳۲، ح ۲؛ بصائر الدرجات، ۳۰ / ۱)



در بعضی از روایات تصریح شده است که مراد از اینان، اصحاب ائمه هستند که علم شریعت را از اهل بیت رسول خدا برگرفته‌اند، یعنی کسانی که در حدیث ثقلین به آنها وصیت شده است. این نکته در روایتی دیگر از کُشی آمده است: «... به وسیله آنان، خداوند هر بدعتی را برمی‌دارد. و آنها جعل ابطال‌گران و تأویل غلوکنندگان را از این دین دفع می‌کنند. سپس گریست، گفتم: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی که درود و رحمت خداوند در حیات و مماتشان بر آنان باد، مثل بُرید عَجلی، زرارۀ ابوبصیر و محمد بن مسلم... (رجال کُشی: ۱ / ۳۴۹ رقم ۲۲۰)

۳. حدیث سوم

متقی هندی روایت کرده که زاذان گفت: یک روز مردم نزد علی علیه السلام بودند، به او چنین گفتند: ای امیر مؤمنان! درباره یارانت برایمان سخن بگو. گفت: از کدام یارانم؟ گفتند از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله. گفت: تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، اصحاب من نیز هستند، کدام یک مورد نظر شماست؟ گفتند: گروهی که می‌بینم از آنها به خوبی یاد می‌کنی، و برایشان درود می‌فرستی، و با گروهی دیگر (که چنین ذکر خیری از آنها نداری) تفاوت دارند. گفت: کدامشان؟ گفتند: عبدالله بن مسعود. گفت: او سنت می‌دانست، قرآن می‌خواند، و علم، او را بسنده است. سپس قرآن نزد او ختم شد. گفتند: حذیفه چطور؟ گفت: آگاهی داشت. و درباره مشکلات و معضلات سؤال می‌کرد تا اینکه به خوبی می‌فهمید. اگر پیرامون مشکلات و معضلات، از او می‌پرسیدید، وی را نسبت به مشکلات عالم می‌یافتید.

گفتند: ابوذر چطور؟ گفت: علم را فراگرفت. بسیار سخت، به دین و علم، حریص و آزمند بود و بسیار می‌پرسید، آنگاه دریافت می‌کرد و قوی می‌شد تا جایی که ظرف و گنجایش علم او لبریز شد و در نهایت، سرشار گردید.

گفتند: سلمان چطور؟ گفت: شخصی از ما اهل بیت بود و به سوی ما اهل بیت نیز بازگشت، چه کسی برای شما همچون لقمان حکیم است؟ وی از علم پیشینیان



آگاه شد و علم پسینیان را فراگرفت. کتاب پیشینیان و کتاب پسینیان را خواند. دریایی تمام نشدنی بود.

گفتند: عمار یاسر چگونه؟ گفت: فردی بود که خداوند، ایمان را با گوشت، خون، استخوان مو و پوستش آمیخته بود، لحظه‌ای از حق جدا نشد. تا زمانی که زنده بود، در کنار حق بود و شایسته نیست که آتش جهنم چیزی از او را دربرگیرد.

گفتند: در مورد خودت برای ما سخن بگوی. گفت: صبر کنید، خدا ما را باز داشته از اینکه خود را پاک و منزّه بدانیم. شخص گفت: اما خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ «نعمت پروردگارت را بازگوی». ایشان گفت: من درباره نعمت پروردگارم سخن می‌گویم، هنگامی که (از پیامبر) می‌پرسیدم، پاسخ می‌شنیدم و وقتی ساکت می‌شدم، برایم سخن گفته می‌شد (پیامبر برایم سخن می‌گفت). پس درون من علم فراوان و زیادی جمع گشته است. (التفسیر الاثری: ۱۰۲)

نقد و بررسی

در این روایت، تأملاتی وجود دارد.

۱-۳. از این روایت، عصمت صحابیان یاد شده به دست نمی‌آید، چه رسد به غیر ایشان که سخنی از آنان نیست. نهایت دلالت این روایت، فهم صحابه و نقل روایت از پیامبر ﷺ است. این مطلب ارتباطی با حجّیت سخنانشان به عنوان اتصال به مصدر وحی ندارد.

۲-۳. مؤلف محترم، قسمتی از حدیث را که با پیشداوری ایشان مناسب نبوده حذف کرده است. براساس منبع فوق، در حدیث امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که گفتند: درباره حذیفه چگونه؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) پاسخ داد: «او نامه‌های منافقان را می‌دانست - یا تعلیم می‌داد - و درباره دشواری‌ها می‌پرسید تا دانا شود.»^۱

۱. علم - او علم - اسما المنافقین.

می‌بینید که مؤلف، در قسمت حذیفه، کلام حضرت علی علیه السلام درباره اسماء منافقین را حذف کرده، زیرا که نقل این کلام دلالت بر آن دارد که در بین صحابه، منافقانی وجود داشتند؛ و این با خواسته وی - که اثبات عدالت تمامی صحابه است - تضاد آشکاری دارد. مؤلف قبل از نقل این حدیث، گفته بود: «اینک این امام امیرالمؤمنین است که اصحاب رسول خدا را توصیف می‌کند به اینکه ایشان کامل بودند و خزانه داران علم پیامبر و جایگاه حکمتش و علمداران او به دسته‌ای از مردم بودند.» (التفسیر الأثری، ۱۰۲)

همچنین درباره عبدالله بن مسعود در حدیث یاد شده آمده بود که حضرت فرمودند: «به سنت خدا آگاه بود، قرآن را قراءت می‌کرد و علمش در این باره کافی بود (کفی به علما). سپس قرآن نزد او ختم شد. [راوی گوید:] مراد از عبارت «کفی به علما» را نفهمیدند که آیا این برای عبدالله کفایت می‌کند یا برای قرآن.»^۱

نویسنده از سخن امام علیه السلام، آخرین جمله یعنی کلام راوی (مراد از عبارت...) را انداخته است، در حالی که امانت علمی اقتضاء می‌کند که آنچه که در منبع قید شده، عیناً ذکر گردد، خواه آن مطلب، از کلام امام باشد یا از توضیحات راوی.

۳-۳. روایت دلالت می‌کند بر اینکه امام، تعداد خاصی از صحابه را مدح می‌کند نه همه آنها را، چنان که در کلام سائل آمده است: «کسانی را می‌بینیم که از آنها به خوبی یاد می‌کنی. در حالی که آنان ممدوح تو هستند نه تمام قوم (صحابه).»

با وجود ضعف سند روایت و به فرض صحت آن، نهایت مطلبی که از آن فهمیده می‌شود، این است که امام علیه السلام تنها همین پنج نفر از صحابه را ستوده است، و صحیح نیست که به جای واژه «دون القوم» مدح دیگران اضافه شود.

۴-۳. روایت، مُرسل است و در کتاب کنز العمال برایش سندی ذکر نشده است.

۱. شگفتا! این جمله در مورد کسی بیان می‌شود که پیمان غدیر را شکسته و بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام استقامت نداشت.

۵-۳ این روایت را شیخ صدوق در کتاب امالی آورده، با سند ضعیف، که با وجود چنین سندی با آنچه که در کتاب کنز العمال آمده، اختلاف زیادی دارد. متن حدیث امالی چنین است:

عبدالله بن حسن مؤدب، از احمد بن علی اصفهانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از ابو غسان نهدی، از یحیی بن سلمه بن کهیل از پدرش از ابی ادریس، از مسیب بن نجبه، که به امام علی علیه السلام گفتند: درباره اصحاب محمد صلی الله علیه و آله برایمان سخن بگو، در مورد ابوذر غفاری بگو. فرمود: از دانش و بیش آگاه شد و به آن تکیه کرد و آن را به شکل استواری به بند کشید. گفتند: حذیفه چگونه بود؟ فرمود: اسماء منافقان را می دانست. گفتند: عمار یاسر چطور؟ پاسخ داد: شخص با ایمانی بود که ایمان در تمام تار و پودش نفوذ کرده بود.

گفتند: درباره عبدالله بن مسعود چه می گویی؟ پاسخ داد: قرآن را قرائت کرد، پس قرآن نزد او نازل شد. گفتند: درباره سلمان فارسی برای ما سخن بگو. فرمود: دانش پیشینیان و پسینیان را درک کرد. دریایی است که به پایان نمی رسد و او از ما اهل بیت است. گفتند: درباره خودت برای ما بگو، ای امیرالمؤمنین. حضرتش در پاسخ، با اشاره به رابطه علمی خود با پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هنگامی که می پرسیدم، پاسخ می شنیدم. و زمانی که ساکت می شدم، به سخن گفتن با من آغاز می گشت. (امالی شیخ صدوق: ص ۳۲۴، بحار، ج ۲۲، ص ۳۱۸)

اشکالات حاکی از ضعف سند این حدیث:

اول. عبدالله بن حسن مؤدب: شیخ طوسی نام وی را ذکر کرده ولی در زمره کسانی که روایت نکرده اند و توثیق نشده اند، آورده است. بنابراین او مجهول است. (رجال طوسی: ۴۸۴ رقم ۴۶)

دوم. احمد بن علویه اصفهانی، شیخ طوسی او را در طریقه روایتی خود تا ابراهیم بن محمد ثقفی در فهرست یاد کرده و مجهول است. (الفهرست، ص ۶ / رقم ۷؛



رجال نجاشی، ص ۱۶ / رقم ۱۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۴؛ معجم الرجال، ج ۲، ص ۱۵۱)

سوم. ابو غسان نهدی که از رجال عامّه است و او را توثیق کرده‌اند. (تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۷۶ / رقم ۵۷۲۸) البتّه عاملی در حدیث شکّ وارد کرده و می‌گوید حدیث، مشتمل بر ذکر نام عبدالله بن مسعود است که او پیرو اهل البیت علیهم‌السلام نبوده است.

چهارم. یحیی بن سلمه بن الکهیل. یحیی بن معین وی را ضعیف الحدیث می‌داند. ترمذی هم گفته در حدیثش تضعیف می‌شود. ابن عدی گفته حدیثش ترک می‌شود. (تهذیب الکمال: ج ۳۱، ص ۲۶۱ رقم ۶۸۳۸). او نیز از رجال عامّه است.

با وجود این، مؤلف همه اینها را نادیده گرفته و بعد از نقل حدیث، می‌گوید: «پس آیا کسی مانند این بزرگان از اصحاب بود، هنگامی که سخن از علم و فقه (فهمیدن) دین و فهم کتاب می‌رفت؟ آیا کسی بود که از بازگشت کلام گوارای سیراب کننده او بازایستد یا شادی به شنیدن آن نغمه‌های هماهنگ را از دست دهد؟» (التفسیر الأثری، ص ۱۰۳)

می‌بینیم قاعده مهمّی را براساس این حدیث بنا نهاده که از نظر سند و دلالت ضعیف است.

۴. حدیث چهارم

امام علی علیه‌السلام فرمودند: «وصیّت می‌کنم شما را به اصحاب پیامبرتان... و ایشان کسانی هستند که بعد از پیامبر، بدعتی پدید نیاورده‌اند و رسول خدا نسبت به آنها وصیّت کرده است.» (الأمالی شیخ طوسی، ص ۵۲۳، ح ۱۱۵۷)

نقد و بررسی

این روایت را شیخ صدوق با این سند روایت کرده است: جماعتی از ابی مفضل برای ما خبر داده‌اند از فضل بن محمد بن محمد بن مُسیب ابو محمد بیهقی شعرانی در جرجان، از هارون بن عمرو بن عبدالعزیز بن محمد ابو موسی مجاشعی از محمد بن

جعفر بن محمد از پدرانش که برایمان حدیث گفت از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام.

چند نکته در اینجا قابل توجه است.

۱-۴. روایت دلالت بر حجّیت آنان نمی‌کند، چرا که نمی‌توان گفت که آنان تنها بر مبنای وحی سخن گفته‌اند.

۲-۴. سند آن ضعیف است زیرا:

اول. فضل بن محمد بن مسیب مجهول است و در جوامع رجالی ما ذکر نشده، بلکه از علماء عامّه است. ذهبی وی را در تذکرة الحُفَظ با لفظ حافظ و امام وصف کرده است. (مستدرکات علم الرجال، ج ۶، ص ۲۰۹؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۰۷)

دوم. هارون بن محمد مجهول است. (معجم الرجال، ج ۲۰، ص ۲۵۰)

۳-۴. مؤلف از این روایت نیز، آنچه را که با منظور وی منافات داشته حذف کرده است. اینک تمام روایت را در امالی بنگرید: «وصیت می‌کنم شما را به اصحاب پیامبران. آنان را سب و لعن نکنید. ایشان کسانی‌اند که بعد از او بدعتی نهادند و به عنوان بدعت‌گذار ظاهر نشدند، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان وصیت کرده است.» (امالی شیخ طوسی، ص ۵۲۳)

می‌بینیم که نویسنده، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را که گفته‌اند «آنان را سب و لعن نکنید»، حذف کرده است. این سخن نتیجه وصیت به آنان است نه حجّیت قولشان که نویسنده پنداشته و خواسته است این مطلب را القاء کند. همچنین ظاهراً جمله «بعد از او بدعت نیاوردند» (لم یأتوا محدثاً) به این صورت باشد که «و لم یؤوا محدثاً» (آنان به بدعت‌گذار، پناه نداده‌اند).

۴-۴. ظاهراً این روایت، همان سفارش مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام و خاندان اوست که آن را ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی ذکر کرده‌اند، بدین‌گونه: «خدا را درباره اصحاب پیامبران در نظر بگیرید، همان کسانی

که بدعتی نیاوردند و پناهگاه بدعت‌گذاران نشدند، چرا که رسول خدا ﷺ به آنان سفارش نمود و بدعت‌گذار - از آنها و غیر آنها - و نیز هرکسی که به بدعت‌گذاران پناه دهد، لعن کرد. (کافی، ج ۷، ص ۵۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۹۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۷۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۶ و ج ۷۴، ص ۴۰۵)

شیخ محقق محمدباقر محمودی کلام و تحلیلی زیبا در کتاب خود ذیل این روایت دارد که علاقه‌مندان باید به آن مراجعه کنند. (نهج السعادة، ج ۸، ص ۴۸۴)

۵-۴ حضرت علی علیه السلام فرمود: «و آنان کسانی‌اند که بعد از او بدعتی نگذاشتند و بعد از او پناهگاه بدعت‌گذاران نشدند.» این کلام می‌رساند که پیامبر ﷺ به کسانی سفارش کرده که بعد از حضرتش مرتکب بدعت و جعل حدیث نشده و از ایمان بیرون نرفته‌اند. آنان تعداد اندکی از صحابه بودند، همان‌گونه که در صحاح اهل سنت، در چگونگی وقوع بدعت بعد از پیامبر و ارتداد آنان آمده و اینکه - بجز اندکی از آنها - به جهنم داخل می‌شوند. در صحیح بخاری آمده است، از ابوهریره از پیامبر ﷺ (در ضمن گزارش از وضع قیامت) فرمود:

«در میان جماعتی ایستاده بودم که آنها را می‌شناختم. فردی از میان من و آنان خارج شد. گفت: جلو بیا. گفتم: کجا؟ گفت: به خدا قسم به سوی آتش جهنم. گفتم: گناهشان چیست؟ گفت: آنها بعد از تو، به جاهلیت خود بازگشته و مرتد شده‌اند. سپس به گروهی دیگر رسیدم که آنان را می‌شناختم. فردی از میان ما خارج شد. گفت: جلو بیا. گفتم: کجا؟ گفت: به خدا قسم به سوی جهنم. گفتم: گناه آنان چیست؟ گفت: آنان کسانی هستند که بعد از تو، به علت بازگشت به عقب، مرتد شده‌اند. گمان نمی‌کنم که کسی از میانشان خلاصی یابد، مگر همانند گوسفندانی فراموش شده. (صحیح بخاری، ج ۷، ۲۰۷ (۱۲۵۹)، رقم ۶۵۸۷؛ کتاب الرقاق، باب فی الحوض)

در تأیید این حدیث باید به اعتراف بعضی از صحابه اشاره شود به اینکه بدعت‌هایی از جانب ایشان به وقوع پیوسته است. چند مورد آن عبارت است از:

الف - براء بن عازب:

بخاری از علاء بن مسیب از پدرش روایت کرده که گفت: براء بن عازب را - که خداوند از او و پدرش خشنود باد - دیدم. به او گفتم: خوشا به حالت! همدم پیامبر ﷺ شدی و با او زیر درخت، بیعت نمودی (بیعت رضوان)! گفت: پسر برادر! تو نمی دانی که بعد از او، ما چه بدعت‌هایی پدید آوردیم. (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۶۵ (۷۹۰ رقم ۴۱۷۰)؛ کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية؛ مقدمة فتح الباری، ابن حجر، ۴۳۳)

براء بن عازب از بزرگان و پیشگامان صحابه است و در شمار نخستین کسانی است که با پیامبر ﷺ زیر درخت بیعت کرده است. با این همه، بر ضد خودش و دیگر صحابه شهادت می دهد که بعد از وفات پیامبر ﷺ بدعت گذاشته اند.

ب - ابوسعید خدری:

ابن حجر به اسناد خود، از علاء بن مسیب از پدرش از ابوسعید روایت کرده که به او گفتیم: دیدار رسول خدا ﷺ و همدمی با او گوارایت باد! گفت: تو چه می دانی که ما بعد از او چه بدعت‌هایی گذاشته ایم. (الاصابة: ج ۳، ص ۶۷؛ و با اختلاف مختصر در الفاظ: تاریخ مدینة دمشق: ج ۲۰، ص ۳۹۱ (دو روایت))

همچنین در الکامل، عبدالله بن عدی، ج ۳، ص ۶۳، شرح حال خلف بن خلیفة آمده که او گفت: «مسلماً این گواهی مهم، از صحابی‌ای بزرگ است که دست کم با خودش و مردم به صراحت سخن می گفت.

ج - عایشه ام المؤمنین:

عایشه نیز قبل از مرگش این چنین اعتراف کرده است که بعد از رسول خدا ﷺ بدعت گذاشته است، چنانکه حاکم نیشابوری از قیس بن ابی حازم روایت کرده که عایشه - در حالی که با خودش نجوا می کرد که همراه رسول خدا ﷺ و ابوبکر در خانه اش دفن شود - گفت: امان بعد از رحلت رسول خدا بدعت آوردم، پس مرا با همسران پیامبر دفن کنید. بدین لحاظ در بقیع دفن شد. (حاکم گوید:) این حدیث به

شرط شیخین (مسلم و بخاری) صحیح است گرچه آن را ذکر نکرده‌اند. (المستدرک علی الصحیحین: ج ۴، ص ۶ و همینطور ذهبی آن را تصحیح کرده است در تلخیص مستدرک) مؤید این مطلب، خبری است که از عایشه وارد شده که گفت: زمانی که رسول خدا ﷺ رحلت کند، تمامی عرب مرتد می‌شوند و نفاق بالا می‌گیرد. (البداية و النهایة، ج ۶، ص ۳۳)

ابن عساکر از او روایت کرده است که: زمانی که فوت شود (یعنی رسول خدا ﷺ)، همگی عرب مرتد می‌شوند و نفاق بالا می‌گیرد و تمام اصحاب محمد ﷺ ماهیت خویش را نشان داده و مرتدانی می‌شوند که همگی یا برخی، در هر ناحیه از شبه جزیره عربستان از دین خارج می‌شوند و یهودیان و مسیحیان گردن می‌کشند و نفاق در مدینه و پیرامون آن پا برجا می‌ماند. (تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۳۱۴)

کمترین نتیجه‌ای که از این روایت به دست می‌آید، مخالفت مردم با پیامبر بعد از رحلت حضرتش در مهمترین واجبات است، همچنان که ابن اثیر و ابن منظور آورده‌اند. (النهایة ۲: ۲۱۴؛ لسان العرب (ماده «رد»))

د- از عمرو بن ثابت در تأیید این مضمون روایت شده که گفت: وقتی پیامبر ﷺ وفات یافت، تمام مردم بجز پنج تن کافر شدند. (تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۵۵۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹؛ سؤالات الآجری لأبی داود، سلیمان بن الأشعث، ج ۱، ص ۳۴۱؛ البداية و النهایة، ج ۶، ص ۹۱)

ظاهر سخن علماء درباره عمرو بن ثابت، این است که او، امین و متدین است و احادیثش صحت دارد، چنان که ابن حجر در شرح حالش تصریح کرده است: «او در حدیث بسیار راستگو است و از ابن داود روایت شده که احادیث او صحت دارد. و در جایی دیگر گفته که در سخنانش حدیث مُنْکَر (ناشنا) نیست. ولی از ابی حاتم آمده که «حدیثش را می‌نویسد در حالی که فاسد الرأی و شیعه‌ای سخت متعصب است.» (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹)

علّت اینکه برخی از آنها حدیث او را ضعیف می دانند، فقط بخاطر تمایل او به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، چنان که در کلام ابن حجر به نقل از ابی حاتم خواندیم. ابن حجر همچنین از ابن عقیل آورده که او رافضی خبیثی است. (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹)

«ابن سعد گفت که او شیعه افراطی بود.» و عبدالله بن احمد از پدرش نقل کرد که او به عثمان بد می گفت، لذا ابن مبارک حدیثش را ترک کرد. ساجی گفت: نکوهیده است و به عثمان بد می گفت و علی را بر شیخین (ابوبکر و عمر) مقدّم می داشت. عجلی گفت: «شیعه ای سخت متعصّب است و در شیعه بودن غلوّ می کند و حدیثش بی اساس است. بزار گفت: به شیعه تعصّب داشت و مذهب خود را ترک نمی نمود.» (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۰)

۵. حدیث پنجم

در تفسیر ابوالفتوح رازی نقل می کند که امام رضا (علیه السلام) از پدرش امام کاظم و او از پدرش امام صادق (علیه السلام) روایت کرد که فرمود: آل محمد بر این مطلب اجماع دارند که درباره اصحاب پیامبر بهترین سخن را بگویند. (تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۴۹)

در حاشیه، تمام حدیث این چنین نقل شده است: امام علی بن موسی الرضا از پدرش امام کاظم و از پدرش امام صادق (علیه السلام) روایت کرد که فرمود: «آل محمد (علیهم السلام) بر این سخن همدستانند که بسم الله الرحمن الرحیم آشکارا شود، و قضای نماز شبی که فوت شده در روز و قضای نماز روزی که فوت شده در شب ادا شود، و درباره یاران پیامبر، بهترین سخن را بگویند.»

آقای معرفت می افزاید: ببینید که چگونه حُسن قول به صحابه را مظهر و نماد اهل بیت قرار دادند، نظیر آشکارا بیان کردن بسم الله الرحمن الرحیم. (التفسیر الاثری، ۱۰۳)

نقد

بر این سخن اشکال‌هایی وارد است:

۱-۵- وی در اینجا به استدلالی سُست چنگ زده و به روایتی استناد کرده است که نه دلالت بر مطلب دارد و نه از نظر سند چیزی را اثبات می‌کند، با این استدلال نمی‌توان سخن محکم و استوار کتاب خدا و سنت اهل بیت را رها کرد.

حوادثی که پس از پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، عمده برپاکنندگان این حوادث از صحابه بوده‌اند، چگونه می‌توان درباره آنها قضاوت کرد. حوادثی مانند سوزاندن درب منزل فاطمه زهرا (علیها السلام) و هجوم به منزل آن حضرت و شکستن پهلوی ایشان و سقط فرزند آن حضرت (محسن) و یا جنگ جمل، جنگ صفین و حتی ماجرای کربلا. درباره رفتار و سیره شیخین آیا علی (علیه السلام) در روز شورا، در پاسخ به عبدالرحمان بن عوف، سیره شیخین را باطل ندانست؟ و پرسش‌های فراوان دیگر که پیرامون این حدیث وجود دارد.

۲-۵- روایت، مرسل است (سند ندارد).

۳-۵- مُحدث نوری این روایت را از تفسیر ابوالفتح رازی نقل کرده، در حالی که این جمله که «درباره اصحاب پیامبر بهترین قول را بگویند» در آن نیست. (مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۸۹)

۴-۵- این روایت در کتب عامّه آمده، از جمله در کتاب تاریخ دمشق با این سند و با این متن: «ابوالفضل محمد بن عمر بن یوسف از طریق اجازه خبر داد که ابوالغنائم عبدالصمد بن مأمون ما را آگاه کرد. از سوی دیگر ابوعبدالله مقری از ابوالفضل بن کریدی از ابوالحسن عتیقی آگاه کرد ما را که آن دو (ابوالحسن و ابوالغنائم) گفتند: ابوالحسن دارقطنی از احمد بن محمد بن عتبه از ابراهیم بن حبيب از عمرو از جابر از محمد بن علی (امام باقر (علیه السلام)) به ما خبر داد که گفت: بنی فاطمه قبول کردند که در حق ابوبکر و عمر بهترین سخنی را که ممکن است بگویند. (تاریخ دمشق، ج ۵۴،





ص ۲۸۴؛ به نقل از او: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۶، به صورت مرسل)

درباره این روایت می‌گوییم که سند آن ضعیف است، زیرا ابوالفضل بن کریدی و احمد بن محمد بن عتبه، مجهول‌اند و شرح حالی برای آنها در جوامع رجال شیعه و سنی ذکر نشده است.

۵-۵ شهید نورالله شوشتری این روایت و روایات دیگری از ابن حجر را در این باب نقل نموده است. سپس به آنها پاسخ داده، به گونه‌ای که راه را بر هر عذر و بهانه‌ای ببندد. اینک به متن کلام او بنگرید:

«(ابن حجر گوید): از محمد باقر حدیث رسیده که فرمود: بنی فاطمه (رضی الله عنهم) اجماع کرده‌اند که بهترین سخنی را که می‌شود گفت، درباره‌ی شیخین بگویند.

من (نورالله شوشتری) در پاسخ می‌گویم: آنچه در این باب، از بزرگان اهل بیت نقل کرده، (بیهوده است مانند) ادّعای زنده کردن مرده یا روشنی بخشیدن به چراغش بدون روغن می‌ماند که یا بهتانی ناشی از تعصب است یا اینکه بر مبنای تقیه از امام معصوم علیه السلام صادر شده است، چنان‌که به یاری خداوند به زودی آشکار خواهیم نمود.

ظاهراً این استاد نادان و یاران دروغ پردازش، به خاطر حمایت مذهبشان، پنداشته‌اند که اگر خبری دروغین را جعل کنند که اسنادش به مولایمان امام باقر و امام صادق و یا به عبدالله المحض و پسرش نفس زکیه منتهی شود، شیعه به محض شنیدن و خواندن آن گمراه می‌شود و به صدق و درستی آن حکم می‌کنند و رجال اسنادش را می‌ستایند، اگرچه گناهکار باشند، آنگاه در تنگنای سکوت می‌افتند و برایشان تحمیل شرم‌آوری به بار می‌آورد.

و این جهالتی است که بر مردم مخفی نمی‌ماند و کوته فکری است که فقط از چنین کسی سر می‌زند.

ای مگس عرصهٔ سیمرخ نه جولانگهٔ توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری^۱
 قاضی نورالله می‌افزاید: این سخن که «بنی فاطمه اجماع کرده‌اند»، می‌رساند که این
 کلام را برای دفع ضرری ذکر کرده که به آنان روی می‌آورد به این دلیل که آنها
 متهم‌اند که دربارهٔ شیخین بهترین سخن را نمی‌گویند. و اگر مطالب یادشده را در نظر
 نگیریم، بی‌مناسبت نبود که در مقام تأکید (بر سخنش) بگوید: «بنی هاشم اجماع
 کرده‌اند.» تا این سخن، شامل بقیهٔ ذریهٔ علی (علیه السلام) شود، اعم از آن که فاطمی باشد و یا
 غیر از آنان یعنی آل عباس و عقیل و جعفر و مانند آنها.

علاوه بر این باید افزود: ما علم قطعی داریم بر اینکه اجماع بنی فاطمه آن است
 که دربارهٔ احدی از مسلمانان جز به نیکویی سخن نگویند، پس تخصیص شیخین از
 میان تمام مسلمانان، و آنگاه در میان صحابه و سپس در میان خلفای چهارگانه چه
 وجهی دارد که در این میان، فقط شیخین مطرح شوند؟ اگر پرداختن به تهمت در
 شأن مسلمانان و هویدا ساختن ترس و تقیه از طرف شیخین نبود که به عیب‌جویی
 از شیخین و بدگویی به آنها نمی‌پرداختند، چرا این تخصیص مطرح شود؟

باید بگوییم که هیچ شک و تردیدی نیست که بهترین گفتار در شأن شیخین، بیان
 بعضی از کردارهای ناپسند آنهاست که متواتر و متداول به زبان شیعیان و
 غیر شیعیان است... پس روایت ذکر شده به نفع ماست نه به ضرر ما. (الصوارم المهرقه،
 ۲۳۹)

در سخن این شهید که خودش را در راه دفاع از حریم ولایت مولایمان
 امیرالمؤمنان فداکرد، پند و تذکری است برای کسی که گوش دل به کلام حق فرادهد
 و به حقائقش توجه کند، در حالی که گواه باشد.^۲

۱. قاضی نورالله در اینجا آورده: «أطرق كرى، أطرق كرى، انّ النعمة فى الوری.» این جمله، ضرب المثلی
 است به این مضمون که: «ای کوتاه‌نظر! ساکت باش، تو کجا و گفت و گو در باب این موضوع کجا؟»
 چون بیت حافظ را نزدیک به این مضمون یافتیم، همان را آوردیم. (مترجم)
 ۲. اشاره به آیه ۳۷ سوره ق.

۶. حدیث ششم

شیخ صدوق به اسنادش از اسحاق بن عمار، از جعفر بن محمد، از پدرانش علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آنچه را که از کتاب خداوند عزوجل دریافتید، باید به آن عمل کنید، هیچ عذری در ترکش برایتان وجود ندارد. و آنچه که در کتاب خداوند عزوجل نیامده است و در سنت من می باشد، هیچ عذری برایتان در ترک سنت من نیست. و آنچه که در سنت من نیامده است، به آنچه که اصحاب من گفته اند، اعتقاد داشته باشید؛ چرا که مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگانی است که هریک را بگیرید، هدایت می شوید.» (معانی الاخبار شیخ صدوق، ۱۵۶؛ التفسیر الاثری، ۱۰۳)

نقد

تردید نیست که این روایت موثق است، اما در شأن و منزلت اهل بیت علیهم السلام وارد شده، چرا که در پایان حدیث آمده: «پرسیدند: ای رسول خدا! اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: اهل بیتم.» صدوق این حدیث را به این اسناد روایت کرده است: «محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رحمت خدا بر او باد - برایم نقل حدیث کرد که گفت: محمد بن حسن صفار، از حسن بن موسی خشاب، از غیاث بن کلوب، از اسحاق بن عمار، از جعفر بن محمد از پدرانش علیه السلام که در پایان آن آمده است: «اختلاف اصحاب من برایتان رحمت است، گفته شد: ای رسول خدا! اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: اهل بیتم.» (معانی الاخبار شیخ صدوق، ۱۵۶)

اما مؤلف علیرغم کمال معرفتش و شدت وثاقت و امانتش، آخر روایت را حذف کرده تا زمینه مناسبی را برای تغییر حقایق آماده کند و به وسیله آن بر حجیت قول صحابه دلیل آورد.

شگفتا! مؤلف روایت سابق را که مرسل و جعلی بود، از تفسیر ابوالفتوح رازی این چنین نقل کرده: «بنگر چگونه نیکو سخن گفتن درباره صحابه را شعار اهل البیت قرار داده، همانند آشکار کردن بسملة»، اما دنباله روایت را حذف نموده است که مراد از



صحابه در کلام پیامبر، همان اهل بیت هستند، علاوه بر اینکه این روایت تعدادی از روایات نبوی را تبیین و تفسیر می‌کند که از طریق اهل سنت وارد شده و مضمون آن، مدح صحابه است و اینکه صحابه فقط اهل البیت علیهم‌السلام می‌باشند.

۷. حدیث هفتم

ابوجعفر صدوق با اسناد خود به محمد بن موسی بن نصر رازی از پدرش چنین نقل کرده که از حضرت رضا علیه‌السلام درباره این سخن پیامبر پرسیدند که فرمود: «اصحاب من همچون ستارگانی هستند که به هریک اقتدا کنید، هدایت یابید.» امام رضا علیه‌السلام فرمود: «این صحیح است، بدان معنی که پس از پیامبر (دین را) تغییر نداده‌اند و عوض نکرده‌اند.» (عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۹۳، ح ۳۳؛ التفسیر الاثری، ص ۱۰۳)

نقد

مؤلف دنباله روایت را طبق عادتش، از آن روی که ذم صحابه را می‌رساند، حذف کرده است. اینک به متن حدیث - براساس آنچه در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام آمده - توجه کنید تا وثاقت مؤلف و میزان امانتش شناخته شود:

حاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی، از محمد بن یحیی صولی، از محمد بن موسی بن نصر رازی از پدرش که گفت: از امام رضا علیه‌السلام درباره سخن پیامبر سؤال شد که فرموده: «اصحابم مانند ستارگان هستند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.» و این سخنش که «نزد من اصحابم را فراخوانید.» امام رضا علیه‌السلام فرمودند: «این صحیح است. مراد پیامبر، کسانی است که بعد از او تغییر نکرده‌اند و دین را عوض نکرده‌اند.» گفته شد: چگونه بفهمیم که آنها تغییر نداده‌اند یا عوض نکرده‌اند؟ امام رضا علیه‌السلام پاسخ داد: «به دلیل روایتی که از پیامبر روایت کرده‌اند که (درباره‌شان) می‌فرماید: «مردانی از اصحاب مرا، روز قیامت از کنار حوض من می‌رانند، همانگونه که شتران بیگانه را از آب می‌رانند. من می‌گویم: خدای من! اصحابم، اصحابم، به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که

بعد از توجه بدعت‌هایی پدید آوردند. آنگاه ایشان در زمره اصحاب شمال به شمار خواهند آمد. من می‌گویم: برایشان دوری و لعنت باد. اینک آیا می‌بینی؟ این (مدح پیشین) برای کسانی است که تغییر ندهند و عوض نکنند.» (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۳، ح ۳۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۸؛ سند الامام الرضا عطاردی، ج ۲، ص ۴۹۶)

از آنجایی که دنباله این روایت، مطلبی خلاف عقیده مؤلف را می‌رساند، وی آن را انداخته، همانگونه که شیوه اوست و مشابه آن در روایات سابق گذشته است بخصوص حدیث پیشین که از صدوق نقل شد. البته این نخستین بار نیست که حذف و تغییر طبق دلخواه مؤلفان روی می‌دهد. این نخستین سبویی نیست که در اسلام شکسته شده است، بلکه نظائر بسیاری دارد که اکنون در صدد بازگویی آنها نیستیم.

۷-۲. سند ضعیف است به خاطر وجود احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی و پدرش، زیرا آن دو مجهول هستند و یادی از آنها در مجموعه‌های رجال شیعه نمی‌یابیم.

۷-۳. پیشتر گفتیم که صحابه وقتی با پیامبر مخالفت کردند و بدعت‌هایی پدید آوردند، پیامبر به آنها خبر داد که آنها داخل آتش جهنم می‌شوند و از آن خلاصی نمی‌یابند مگر اندکی قلیل.^۱

۷-۴. این نکته نیز بیان شد که در موثقه اسحاق بن عمار آمده است که مراد از اصحاب در کلام رسول خدا ﷺ که فرمود: «اصحاب مانند ستارگان هستند...»، همان ائمه علیهم السلام است. در تأیید این قول، روایتی در کتاب عوالی اللئالی آمده است که فرمود: «منم همچون خورشید، و علی همچون ماه، و اهل بیتم همچون ستارگان اند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌یابید.» (عوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی، ج ۴، ص ۸۶، إثبات الهداة، ج ۱، ص ۶۶۵، فصل ۷۳، ح ۸۶۲)

۱. رجوع شود: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۷ (۱۲۵۹)، رقم ۶۵۸۷ کتاب الرقاق، باب فی الحوض.

۵-۷. علمای اهل تسنن، «صحابه» را به معنای کسانی می‌دانند که مشرف به دیدار رسول خدا شده‌اند. آنگاه با این حدیث به مشکل برمی‌خورند. از این‌رو، گروهی از آنان بطلان و جعلی بودن حدیث نجوم را تصریح کرده‌اند. احمد بن حنبل گفته: حدیثی است که صحیح نیست. بزار گوید: این کلام درباره پیامبر صحیح نیست. دارقطنی گوید: ضعیف است. ابن حزم گوید: این خبر دروغ، جعلی و باطل است، هرگز صحت ندارد. بیهقی گوید: سندهای همگی آنها ضعیف است. ابن عبدالبر گوید: اسنادش صحیح نیست. ابن جوزی گوید: این صحیح نیست. ابوحیان گوید: رسول خدا آن را نگفته است و آن حدیثی جعلی است که در مورد رسول خدا صحیح نیست. ذهبی گوید: این سخن باطل است. ابن قیم - بعد از اشاره به بعضی طرقش - گوید: چیزی از آن اثبات نمی‌شود.

همچنین محدثان دیگر، آن را ضعیف دانستند: از جمله ابن حجر عسقلانی، سیوطی، سخاوی، متقی هندی، مناوی، خفاجی، شوکانی و البانی (کلام البانی در کتابش «سلسلة الاحادیث الضعيفة» ج ۱، ص ۷۸ آمده است. در مورد کلام دیگران مراجعه شود به مجله تراث، ج ۴۵، ص ۸۶ و ج ۵۲، ص ۱۸، خلاصة العیقات، ج ۳، ص ۱۲۳؛ نفحات الأزهار، ج ۳، ص ۱۱۶، شرح احقاق الحق، ج ۳، ص ۹۹؛ محاضرات فی الاعتقادات، ج ۲، ص ۵۷۴؛ الرسائل العشر، ۱۹).

۶-۷. فرض کنیم که معتقد شویم مراد از حدیث همان صحابه رسول هستند، یعنی اینکه هرکسی که او را دیده با او همدم شده باید از او تبعیت شود، همان‌طور که عامّه پنداشته‌اند. در این صورت، این سخن کشتن تمامی آنان را جایز می‌شمارد، زیرا آنها اختلاف کرده‌اند و با یکدیگر جنگیده‌اند. و اگر مسلمانی به علی (علیه السلام) اقتدای کرد و با صحابه‌ای که با او بودند، همراهی می‌نمود و با معاویه می‌جنگید، سپس برایش آشکار می‌شد و تبعیت معاویه و همراهان صحابی او را برمی‌گزید، پس در این صورت جنگ با علی (علیه السلام) برایشان جایز می‌گشت.

این سخنی نادرست است و هرگز خدا و رسولش به تبعیت و اقتدا به اقوامی که

با یکدیگر اختلاف دارند امر نکرده‌اند، زیرا در آن صورت، فردی که مأمور به پیروی از آنان است، نمی‌داند که از کدام یک پیروی کند.

شهید نورالله شوشتری گوید: همچنین بر این مبنا لازم می‌آید که هرکسی به سخن برخی از صحابه جاهل و حتی فاسق یا منافق اقتدا کند، و عمل به سخن برخی عالمان صالح از ایشان را ترک گوید، او را هدایت یافته بدانیم. همچنین لازم می‌آید که اقتداکننده به قاتلان عثمان را و کسانی را که به یاری او نرفتند، مهدی بدانیم. نیز در آن صورت باید اقتداکننده به عایشه و طلحه و زبیر که در برابر علی علیه السلام برخاستند و با او مبارزه کردند، هدایت یافته باشند و کشته شدگان هر دو طرف در بهشت باشند. جالب‌تر اینکه اگر شخصی در صفین به معاویه اقتدا کند و تا نصف روز همراه او بجنگد، سپس در نصف دیگرش برگردد و تا آخر روز همراه با علی علیه السلام بجنگد، زیرا در هر دو حالت - بنا بر این نظر - هدایت یافته تابع حق است! این توالی در هر شکل و صورت، ضرورتاً و به اتفاق باطل است. (الصوارم المهرقة، ۴)

براین مبنای باطل، کشتن مؤمن بی‌گناه و زنا با همسرش را مجاز می‌داند، بخاطر اقتدا به خالدبن ولید، بدان سان که در حق مالک‌بن نویره انجام داد. نیز خوردن شراب بخاطر اقتداء به قدامةبن مظعون، مجاز می‌گردد.

ابن حزم گوید: ممکن نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیروی از هر گوینده صحابه امر کند، در حالی که بعضی از آنان چیزی را حلال می‌دانسته و شخص دیگری از آنها همان را حرام می‌شمرده است. بر این مبنا:

- فروش شراب بخاطر اقتداء به سمره‌بن جندب، حلال است.
- خوردن برف برای روزه‌دار، بنابر اقتداء به ابی طلحه حلال است و بخاطر اقتداء به غیر آنان، حرام.
- ترک غسل از روی تنبلی، بخاطر اقتداء به عثمان و طلحه و برخی دیگر از اصحاب، واجب است و بنابر اقتداء به عایشه و ابن عمر، حرام.

برای هریک از مطالبی که ذکر شد، روایت‌هایی با اسنادهای صحیح داریم.

(احکام ابن حزم، ج ۶، ص ۸۱۰)

ابن حزم در همان کتاب گوید: اشتباه کرده‌اند گروهی که گفتند: اختلاف، رحمت است. آنها استدلال کرده‌اند به خبری که از پیامبر روایت شده که: «اصحابم همچون ستارگان هستند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.»

ابن حزم می‌افزاید: حدیث مذکور، باطل، دروغین و از ساخته‌های اهل فسق است، بخاطر دلائل ضروری و بدیهی، از جمله:

الف - طریقه نقل آن صحیح نیست.

ب - امکان ندارد که پیامبر ﷺ امر کند به آنچه از او نهی شده، در حالی که حضرتش خبر داده است که ابوبکر در تفسیر خود به خطا رفته و تأویل عمر در مورد هجرت را دروغ دانست و اُسَید بن خضیر را در تأویلش درباره کسی که شمشیر خود را در حال جنگیدن به او بازگردانده تکذیب کرده است و ابوسنابل را در مورد فتوایی که درباره حکم عده داده، متهم دانسته است...

محال و ممتنع است و هرگز روا نیست که پیامبر امر کند به پیروی از آنچه به خطای آن خبر داده است، چرا که در این صورت، امر به خطا کرده است - خدا از این نسبت ناروا دور باد و پیامبر نیز از این خطا برکنار است... با آن که پیامبر خبر داده که آنها خطا می‌کنند، روا نیست که ما را به پیروی از چنین کسانی امر کند، مگر اینکه مراد حضرتش آن باشد که مردم، آنچه را که صحابه از او روایت کرده‌اند، نقل کند. این صحیح است، زیرا که تمام آنان ثقه هستند. پس اگر کسی از هریک از آنان نقل کند، اشتباه نکرده و هدایت یافته است.

ج - پیامبر ﷺ سخن باطل نمی‌گوید بلکه سخنش حق است. اما سخن کسانی که اصحاب را به نجوم تشبیه کرده‌اند، تشبیه فاسد و دروغ آشکار است، زیرا کسی که بخواهد به محل طلوع ستاره جدی برود، اما در جهت مطلع برج سرطان حرکت

کند، هدایت نشده است بلکه به بیراهه منحرف شود و خطای فاحشی مرتکب شده و آشکارا زیان کرده است. چنین نیست که همه ستارگان در هر راهی هدایت‌کننده باشند.

پس تشبیه مذکور باطل است و دروغین بودن آن حدیث و سقوط آن از درجه اعتبار، ضرورتاً آشکار است.^۱

سید ابن طاووس گوید: از روایات شگفت‌انگیزشان این است که آنها به پیامبرشان نسبت داده‌اند که: «اصحاب من همچون ستارگانند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌یابید.» این در حالی است که می‌دانیم صحابه همدیگر را تکفیر می‌کردند و به گمراهی یکدیگر شهادت می‌دادند و خون همدیگر را حلال می‌دانستند و بعضی در این جریانات سرکرده بودند، همانطور که در قتل عثمان و جنگ بصره و صفین و دیگر مناقشات و اختلافات رخ داده است.

اگر اقتداء به هریک از آنها درست می‌بود، اقتداء به هریک از آنها خطا بوده است، به این دلیل که برخی از آنان به خطا و اشتباه دیگران شهادت می‌دهند، که در آن صورت، گمراهی یا قتل تمام آنان روا بود. آن مقدمه و این نتیجه، از خرد اهل دیانت بسی دور است!^۲

۸. حدیث هشتم

ابوجعفر صدوق با اسناد به احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از پدرش روایت کرده است که گفت: مردی در ایام ولایت عهدی امام رضا (ع) در خراسان، سوگند به طلاق خورد که معاویه از اصحاب رسول خدا نیست^۳، آنگاه فقهاء به طلاق

۱. احکام ابن حزم: ج ۵، ص ۶۴۲. ۲. الطرائف: ۵۲۳.

۳. سوگند به طلاق، آن است که شخص سوگند یاد می‌کند که فلان مطلب حق است یا یک ملک و مال خاص به فلان شخص تعلق دارد، آنگاه برای تأکید سخن خود می‌گوید که: «اگر چنین نباشد، همسر من مطلقه خواهد بود.»

همسرش فتوا دادند.

از امام رضا علیه السلام در این مورد پرسیدند. حضرتش فتوا داد که آن زن طلاق داده نمی شود. فقهاء برگه ای نوشتند و همسر آن مرد را به سویش روانه کردند و درباره او، از حضرت رضا پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! از کجا گفتی که او طلاق داده نشده؟ حضرتش در جواب آنان نوشت: این را از آنجا گفتم که از ابی سعید خدری روایت کرده اید که رسول خدا در روز فتح مکه به مسلمانان - در حالی که پیرامون او بسیار بودند - فرمود: شما نیکو هستید و اصحاب من نیکو هستند. و هیچ هجرتی پس از فتح مکه مورد قبول نیست. پس پیامبر هجرت را باطل دانست و اینان را اصحاب خود ندانست.

راوی گوید: فقهاء به فتوای امام رضا علیه السلام بازگشتند.^۱

نقد

۱-۸. اقتضای کلام آیت الله معرفت، آن است که خلیفه اول و دوم و سوم، از کسانی هستند که خلافت را از امیرالمؤمنین غصب کردند، در حالی که آنها از جمله اصحاب بودند.

۲-۸. سند ضعیف است، زیرا تمام راویان، ناشناخته اند و در میانشان کسی نیست که به وثاقتش تصریح شده باشد.

۳-۸. مضمون این خبر حتی به آنچه که عامه در کتابشان از تعریف صحابی آورده اند، نزدیک نیست. زیرا در نظر آنان، صحابی کسی است که پیامبر را دیده در حالی که به او ایمان داشته است، خواه معاشرتش طولانی باشد، خواه کوتاه. بدین سبب، بدگویی از معاویه و یزید و ابوسفیان و مروان و حکم بن عاص و عمرو بن عاص را خوش نمی دارند، بلکه کسانی را که بر طلقاء در روز فتح مکه طعن می زنند،

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۹۳؛ التفسیر الاثری: ۱۰۴.



کافر می دانند. به عنوان نمونه چند سخن از بزرگان مکتب خلفا نقل می شود. بخاری گوید: هرکس که هم نشین پیامبر ﷺ باشد یا هر مسلمانی که حضرتش را دیده، از اصحاب آن جناب است.^۱ علی بن مدینی گوید: هرکس با پیامبر هم نشین باشد، حتی اگر حضرتش را یک ساعت در تمام عمر خود دیده، از اصحاب پیامبر است.^۲ ابن حجر عسقلانی گوید: صحابی کسی است که پیامبر را دیده، در حالی که به او ایمان داشته و مسلمان مرده باشد. پس کسی که او را دیده یا با او هم نشین بوده، چه معاشرتش طولانی باشد و چه کوتاه، از او روایت کرده یا نه، همراه او در غزوات شرکت کرده یا نه، و کسی که او را دیده و اگرچه با او مجالست نکرده، و کسی که بخاطر عارضه ای مانند نابینایی او را ندیده است، همگی در شمار صحابه اند.^۳ اینان، حتی کودکانی را که رسول خدا را دیدند و بعد به سن بلوغ رسیده اند، جزء صحابه می دانند، چنان که حاکم به صراحت گوید: طبقه دوازدهم (از صحابه)، کودکان و خردسالانی هستند که در روز فتح مکه و حجة الوداع و غیر آن پیامبر را دیده اند.^۴

بلکه حتی محمد بن ابی بکر را از صحابه دانسته اند، با اینکه در حجة الوداع در سال دهم هجری و سه ماه پیش از وفات پیامبر متولد شده است.^۵

۹. حدیث نهم

ابو جعفر کلینی به اسناد صحیحش از منصور بن حازم روایت کرده که گفت: به ابو عبد الله (امام صادق علیه السلام) گفتم: درباره اصحاب رسول خدا مرا آگاه کن که (مطالبی

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، ج ۴، ص ۱۸۸، باب فضائل اصحاب النبی؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳.
 ۲. فتح الباری: ج ۷، ص ۳.
 ۳. الاصابة: ج ۱، ص ۴، دارالکتب العلمیه؛ همان کتاب، تحقیق شیخ عادل أحمد: ج ۱، ص ۱۵۸.
 ۴. معرفة علوم الحديث: ۲۴.
 ۵. موسوعة حياة الصحابة: ۳۲۹۲ رقم ۶۸۰۲، اسد الغابة: ج ۱، ص ۳۲۴؛ الاصابة: ج ۶، ص ۱۹۴ رقم ۸۳۱۳.



که) از پیامبر نقل کرده‌اند، راست گفته‌اند یا دروغ گفته‌اند؟ گفت: البته که راست گفتند.^۱

آیت الله معرفت می‌گوید: (امام صادق علیه السلام) حکم کلی نمود به اینکه آنان در نقل حدیثشان از رسول خدا، راست‌گو هستند بدون دروغ‌گویی و اتهام، و این گواهی آشکاری است به بزرگی مقام و شأنشان و بزرگی قدرشان در انجام رسالت خدا در زمین، رضی الله عنهم و رضوا عنه... ذلك الفوز العظيم. (توبه (۹): ۱۰۰) «خدا از آنان راضی است و آنها از او راضی و خشنود هستند... و آن رستگاری بزرگی است».^۲

نقد

۹-۱. مؤلف دنباله حدیث را که برخلاف مطلوبش دلالت دارد، حذف کرده است. در ادامه حدیث آمده که راوی گفت: «گفتم: علت اختلافشان چه بود؟ فرمود: آیا نمی‌دانی که شخصی خدمت رسول الله می‌رسید و مسئله‌ای از ایشان می‌پرسید، پیامبر به او پاسخ می‌داد، آنگاه به او جوابی دیگر می‌داد که جواب اولی را نسخ و باطل کرد. و بنابراین برخی احادیث همدیگر را نسخ می‌کردند.» این جمله حدیث می‌رساند که برخی صحابه ناسخ و منسوخ را نمی‌شناختند. بنابراین حدیث ایشان «ادای رسالت خدا در زمین» نیست آنگونه که مؤلف ادعا کرده است.^۳

۹-۲. کلینی قبل از بیان آن روایت، حدیثی دیگر نقل کرده به این مضمون که اصحابی که از پیامبر حدیث نقل می‌کنند، چهار گروه هستند: منافقی که به رسول خدا اعتقاد نداشت؛ آن که وهم و خیال (خود را) از پیامبر نقل می‌کرد؛ راوی که از او نقل حدیث می‌کرد بدون اینکه ناسخ و منسوخ را بشناسند. به هر حال، نقل حدیث این (سه گروه) حجّیتی ندارد. تنها روایت گروه دیگری حجّیت دارد (که در ادامه

۲. التفسیر الاثری: ۱۰۴.

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۵، ح ۱.

۳. کافی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۳.

حدیث به آن اشاره شده است).

۳-۹- ممکن است مراد امام علیه السلام گروهی از صحابه باشد که قصد و تعمّدی بر دروغ بستن به پیامبر خدا را نداشته‌اند، چنان که علامه مجلسی گوید: احتمال دارد که مراد سؤال‌کننده، سؤال از اخبار گروهی از صحابه باشد که امام علیه السلام صدقشان را دانسته، یا صدق بعضی از آنها را اراده کرده است، یعنی در واقع اختلاف آنها بر مبنای دروغ آنان نیست، بلکه فقط براساس مسئله نسخ احادیث است.

۴-۹- اینکه روایت از روی تقیّه صادر شده، همانطور که علامه مجلسی گوید: «وجه ظاهرتر و صحیح‌تر، آن است که این حدیث را بر تقیّه حمل کنیم.»

۱۰. حدیث دهم

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث مشروحی درباره صحابه صالح نقل شده است که آنان را از منافقانشان جدا می‌کند. بر مبنای این کلام امیرالمؤمنین، حدیث آنها حدیث درستی است و با هم اختلاف و مغایرت ندارند، مگر از ناحیه حضور در محضر پیامبر. این کلام همچنین می‌رساند که حضرت علی علیه السلام اختلاف نداشته، و هیچ کدام از یادگارهای علمی پیامبر را از دست نداده است.^۱

نقد

شگفتا! مؤلف چگونه با این روایت به حجّیت قول صحابه استدلال می‌کند، با اینکه این روایت در مقام بیان عدم حجّیت قول صحابی است بدلیل امور زیر:

۱-۱۰- راوی گوید: امام علی علیه السلام با احادیث صحابه مخالفت می‌کرده و به نظر ایشان، آن اخبار باطل است. در پرسش راوی آمده است: «در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیثی از پیامبر خدا دیدم، در حالی که شما با آنها در آن احادیث مخالفت می‌کنید. در نظر شما، همه آنها باطل است. آیا می‌پندارید که اینان

۱. التفسیر الاثری: ۱۰۵.



عمداً به رسول خدا نسبت دروغ می دهند و قرآن را تفسیر به رأی می کنند؟»
 ۱۰-۲. پاسخ امام در این باره صراحت دارد که نقل حدیث دروغین از پیامبر خدا، در زمان خودش و بعد از آن شایع بوده است. حضرتش تصریح می کند: «در زمان رسول خدا ﷺ حدیث دروغین از او نقل شده است تا اینکه با حالت خطابه ایستاد و فرمود: ای مردم! سخنان دروغین درباره من زیاد شده است. پس کسی که از روی عمد به من دروغ ببندد، باید در جهنم جایگاهش را آماده کند. پس از آن نیز بر او دروغ بستند.»

۱۰-۳. امام از صحابه منافق خبر می دهد که به رسول خدا دروغ می بندد، در حالی که مردم آنها را - به عنوان منافق - نمی شناسند. فرمود: «یکی از آنان شخص منافق است که اظهار ایمان و تظاهر به اسلام می کند، از گناه دوری نمی جوید و از این زشتی حذر نمی کند که عمداً به رسول خدا دروغ ببندد. اگر مردم می دانستند که او منافق دروغگوست، کلام او را نمی پذیرفتند و او را تأیید نمی کردند. اما آنها می گویند که این شخص با رسول خدا مصاحبت داشته و او را دیده و از او حدیث شنیده و از او مطلب گرفته، در حالی که مردم نسبت به دروغ او آشنایی ندارند.»

۱۰-۴. حضرت علی (ع) از صحابه ای خبر می دهد که از روی وهم و خیال، از پیامبر روایت می کند. و به حضرتش دروغ می بندد، از آنجایی که نمی داند.^۱ فرمود: «شخصی که از رسول خدا چیزی را شنیده که او را به وجه صحیح، حمل نکرده است و در آن به وهم و خیال افتاده و خطایی که مرتکب شده، به قصد دروغ بستن نبوده است. چنین کسی به خبری که نزد اوست، معتقد می شود و به آن عمل می کند و آن را روایت می کند و می گوید: من آن را از رسول خدا شنیده ام. اگر مسلمانان بدانند که سخنان وی، وهم و خیال است، آن را نمی پذیرند. و اگر خودش

۱. مولی محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی: ۲ / ۳۲۶، جمله حدیث را بدین صورت تفسیر کرده است.

بداند که سخنانش محض توهم است، یقیناً آن را ترک می‌کند.»

۵-۱۰- همچنین امام در مورد صحابه‌ای خبر می‌دهد که از پیامبر، امر و نهی به مطلبی را شنیده، ولی ناسخ آن را شنیده‌اند. کلام چنان صحابی نیز قابل احتجاج نیست. فرمود: «و شخص سوّمی که شنیده رسول خدا، به مطلبی امر فرموده، امّا پیامبر پس از آن، نهی کرده و او از آن نهی خبر ندارد، و یا شنیده که پیامبر از چیزی نهی می‌کند، سپس پیامبر به آن امر فرموده و او این را نمی‌داند. پس منسوخش را دانست، ولی از ناسخ خبر نداشت. و اگر می‌دانست که آن سخن منسوخ است، آن را ترک می‌کرد. و اگر مسلمانان می‌دانستند که آنچه از او شنیده‌اند منسوخ است، آن را حتماً ترک می‌کردند.

با وجود تمام اینها، آیه‌الله معرفت پس از اشاره اجمالی به روایت، می‌گوید: «سخن صحیح، آن است که قول صحابی در تفسیر اعتبار دارد، خواه در درایت او و خواه در روایتش. و مسلماً سخنان صحابه، منابع اصلی در تفسیر هستند.»^۱ به نظر می‌رسد که این بیان، اغراء به جهل و تحریف حقائق و افتراء به امام یا استنباط باطل از حق باشد. جویندگان حقیقت به متن کامل حدیث - که در کتاب‌های کافی و نهج‌البلاغه آمده - رجوع کنند.^۲

۱. التفسیر الاثری: ۱۰۵.

۲. کافی: ۱ / ۶۲-۶۴، حدیث ۱.